

### گزارنده: دکتر سید حسن سادات ناصری

## داستان ابوسعید حسن بن عبدالله مرزبانی سیرافی

( ۷ )

(نخستین کسی که در شعر اقواء آورد!)

شیخ ما «امام علم الدین قاسم بن احمد اندلسی» مرا روایت کرد. گفت : «شیخ ما» تاج الدین ابوالیمن زید» فرزند «حسن کنندی» مرا حکایت کرد، گفت : به من چنین رسیده است که : «ابوسعید» بر «ابن درید» درآمد، در حالی که او میگفت : «نخستین کسی که در شعر اقواء آورد، پدر ما «آدم» علیه السلام بود؛ در این قطعه که میگوید:

تغیرت البلاد و من علیها فوجه الارض مغبر قبیح

تغیر کل ذی طعم و لون و قل بشاشة الوجه الملیح.

شهرها و مردم آن دگرگون شد، و روی زمین غبار آلود وزشت است. هر آنچه رنگ و مزه یی داشت، دگرگون شد و از خرمی و خوشرویی چهره نمکین کاسته گشت.

«ابوسعید» گفت : «ممکن است ، شعر را بروجهی خواند که در آن

اقواء نباشد» . - گفت : «آن چگونه است» ؟

گفت : «بدینگونه که «بشاشة» را بنا بر تمیز بودن نصب دهند و «وجه الملیح»

را به «قل» رفع دهند (۱) و تنوین به النقاء ساکنین حذف شده باشد ، چنانکه

(۱) یعنی بگوییم : صورت بانمک از حیث بشاشت کم شد .

در این بیت شاعر حذف شده است:

فا لفته غیر مستعتب      ولا ذا کرا لله الا قلیلا .

او را چنان یافتم که طلب رضای حق نمی کرد و جز اندکی خدا را یاد نمی نمود.

### (نظر صاحب بن عباد درباره ابوسعید)

«ابوحیان» گفت: «شبی در مجلس «ابن عباد»، یاد «ابوسعید سیرافی» به میان آمد، و «صاحب» نسبت به او جانبداری می کرد و او را برهم روز گارانش برتری میداد و ادعا میکرد که در مجلس وی حاضر شده و شخصیت خود را آشکار کرده است. و «ابوسعید» را دریای علم و کوه حلم یافته است.

«ابوموسی حشکی» گفت: «مگر اینکه در کتاب «شرح سیبویه» کاری نکرده است». - «ابن عباد» پلنگ آسا خشمگین شد و بوی بازنگریست و چیزی نگفت. - از این رویداد در شگفت آمدم. سپس پیش یکی از یاران «صاحب» رفتم. تا اینکه از بردباری وی درباره «ابوموسی»، با وجود جانبداریش از «ابوسعید»، باز پرسید. - گفت: «بخدای سوگند، همانا از این نادان مرا چنان خشم فرو گرفت که خرد از سرم باز پرید، و در حال چیزی که خشم و جوش مرا فرو نشانند نیافتم و همان موجب خاموشی من گردید؛ و آن حال مانند بردباری بود و بردباری نبود و برای گونه‌یی از بی‌اعتنائی و استخفاف بود که در خور وی است. سوگند باخدای، نه این سگ و نه کسی که از از دبه وی بیرون آمده باشد، يك برگ از این کتاب رانمی فهمد و در نمی یابد! و آیا کسی در تألیف این کتاب از آغاز تا به انجام با فراوانی فنون و رموز نهفته‌یی که در آن است بر «ابوسعید» پیشی

گرفته است؟! »

این «ابوموسی» از مردم «طبرستان» بود، و از آن پس این تعصب از فضائل «ابن عباد» بشمار رفت و «ابوموسی» را پس از آن از حضور خویش محجوب و ممنوع داشت.

### (ابوسعید و نقد الشعر)

و از شگفتی هایی که بر من گذشته است: آنست که در کتاب «الانتصار المنبئی عن فضائل المتنبئ» تألیف «ابوالحسین بن محمد بن احمد بن محمد مغربی» راویه متنبئ» خوانده ام. و در آن کتاب بر یکی از کسانی که گمان کرده اند، شعر «متنبئ» از «ابوتمام» و «بحتری» سرقت شده است رد نوشته؛ و آن شخص معترض را قصیده بی است که بدان یکی از قصاید «متنبئ» را استقبال کرده است. و «مغربی» برد آن قیام کرده گوید: «او را دیدم که به «ابوسعید سیرافی» مربی «امیر ابواسحاق» فرزند «معزالدوله ابوالحسن» فرزند «بویه» استشهد کرده و گفته است که: «ابوسعید» تصدیقی بخط خود باو داده است که قصیده اش از قصیده «ابوطیب» بهتر است! و نمی دانم «ابوسعید» را چه کسی در این موضوع حکم قرار داده است؟! در شعر باید شعرا داوری کنند نه ملامکتی ها و شیوه عرب در قدیم نیز چنین بوده است که حکومت در شعرا به شاعر وامی گذاردند. چنانکه برای «نابغه» در بازار «عکاظ» خیمه بی از چرم بر می افراختند و شاعران از دیگر نقاط جهان همی آمدند و اشعارشان را بر او عرضه میداشتند و او برای کسی که بهتر سروده بود، رای می داد؛ و داستان او با «حسان» مشهور است. و اگر داناترین مردم به نحو شاعرترین ایشان بود، «ابوعلی نسوی» شاعرتر مردمان میشد. در صورتی که ساختن يك یا چند بیت از او شناخته و شنیده نشده است.

اما از اینکه می گوید: «ابوسعید» نوشته بی بخط خود باو داده است، شاید از این مقوله باشد که شخصی معروف به «ابن خراز صحاف» در «بغداد»

و «ابوبکر قنطری» و «ابوالحسین بن خراسانی» که آنها نیز صحاف و از بزرگان این فن بوده‌اند، برای من نقل کرده‌اند که «ابوسعید» وقتی که میخواست کتابی را که یکی از شاگردانش رونویس کرده بود، بفروشد؛ از فرط آزمندی بسود بردن از آن معامله و نظربه‌تنگی و سختی معاش، در پایان آن کتاب، با اینکه بحرفی از آن نگاه نکرده بود، این جمله را می‌نوشت :

«حسن بن عبدالله» گوید: «این کتاب بر من خوانده شد و درست است.» تا

آن کتاب بی‌بهای بیشتری از بهای امثال و نظائر خود خریداری شود. - من می‌گویم: این برخلاف آن وصفی است که «خطیب» درباره او نوشته و از استواری دین و برخورداری از مزد گرفتن بر قضا و خرسندی به اجرتی که از این نسخ بدست می‌آورد؛ و خدای بدانچه بوده داننا تراست!

\* \* \*

آنچه گزارده آمد، حال و کار «ابوسعید سیرافی» بود از مجلد هشتم معجم-الادب اطبع مصر از صفحه ۱۴۵ تا صفحه ۱۹۰ و از آن پس مناظره اوست با «متی بن یونس القنائی» فیلسوف در منطق که در نوع خود دلکش و کم نظیر و آموزنده است؛ و همچنین گفتگوی «ابوسعید» است با «ابی الحسن عامری» فیلسوف نیشابوری در مورد سرشت بایه بسم الله که نخستین از صفحه ۱۹۰ تا ۲۲۹ و آن دیگر از صفحه ۲۲۹ تا ۲۳۲ است. و آرزو دارم که در فرصتی فراخ تر بخواست خدای بزرگ و پذیرش خوانندگان ارجمند، هم در مجله گرانقدر «ارمغان» که مرا چون دل و جان است بطبع آنها پردازم. توکل با خدای بی‌همتاست.

گر بماندیم زنده بردوزیم      پیرهن کتر فراق چاک شده

ورنماندیم، عذر ما پذیر      ای بسا که آرزو خاک شده!